

وظایف انترناسیونال چهارم در اسپانیا

نامه ای به رفقای اسپانیایی

۱۲ آوریل ۱۹۳۶

وضعیت در اسپانیا، باری دیگر انقلابی شده است.

تغییر و تحولات انقلاب اسپانیا، با آهنگی آهسته درحال وقوع است. به همین خاطر، عناصر انقلابی به واقع مدت زمان زیادی به خود اختصاص داده اند تا طی آن شکل بگیرند، بخش پیشتاز را حول خود به صف درآورند، که بتوانند در لحظه ی سرنوشت ساز به نحو احسن به وظیفه شان عمل کنند. ما اکنون باید صراحتاً بگوییم که «کمونیست های چپ» اسپانیا اجازه داده اند این بازه ی زمانی مساعد و استثنائی را از کف بدهند، و نشان دادند که به هیچ رو بهتر از خائنین سوسیالیست و «کمونیست» نبوده اند. نه این که هشدار کافی نبود. بیش از هر چیز، تقصیر به گردن «آندره نین»، «خوان آندراد» و دیگران است. «کمونیست های چپ» به عنوان بخشی از انترناسیونال چهارم با یک سیاست درست احتمالاً می توانستند امروز در رأس پرولتاریای اسپانیا باشند. در عوض آن ها عاطل و باطل در سازمان سردرگم «مورین» هستند. بدون برنامه، بدون چشم انداز، و بدون هرگونه اهمیت سیاسی. دخالتگری مارکسیستی در اسپانیا تنها می تواند با محکومیت آشتی ناپذیر کل سیاست

«آندره نین» و «آندراد»، که نه فقط اشتباه بلکه جنایتکارانه بوده و هست، آغاز شود.

برکناری پرزیدنت «زامورا» چه معنایی دارد؟ به این معناست که تغییر و تحولات سیاسی یک بار دیگر وارد مرحله ی حادی شده است. «زامورا» به بیانی ستون ثابت آرایش ساختار حاکم است. او تحت شرایط متفاوتی همان نقشی را ایفا کرد که «هیندنبورگ» برای دوره ای معین در آلمان ایفا کرد، یعنی زمانی که ارتجاع (حتی نازی ها) از یک سو و سوسیال دموکراسی از سوی دیگر به او امید بسته بودند.

بنیادترین مدرن، تجلی شدیدترین تخصصات طبقاتی در دوره ای است که این تخصصات هنوز به مبارزه ای آشکار نیانجامیده است. بنیادترین ممکن است نقطه ی اتکای خود را در حکومت شبه پارلمانی و از همین رو در یک رئیس جمهور «مافوق حزبی» پیدا کند؛ این منحصرأ به شرایط بستگی دارد. «زامورا» نماینده ی تعادل بنیادینستی بود. تشدید تخصصات به وضعیتی انجامید که هر دو اردوگاه اصلی ابتدا در جستجوی استفاده از «زامورا» و سپس خلاصی از شر وی برآمدند. جناح راست در زمان خود قادر به موفقیت در انجام این کار نشد، اما «جبهه ی خلقی» توانست. به هر حال این به معنای یک دوره ی انقلابی حاد است.

جوش و خروج عمیق توده ها و تداوم انفجارهای شدید بیاتگر آن است که کارگران شهر و روستا، و همین طور دهقان های فقیر، که بارها و بارها فریب خورده اند، به طور مداوم کلیه ی نیروهای خود را به یک راه حل انقلابی معطوف کرده اند. و «جبهه ی خلقی» در مواجهه با این جنبش نیرومند چه نقشی ایفا می کند؟ نقش یک ترمز عظیم، که خائنین و پس مانده های

خدمتگزار، ساخته و به حرکت درآورده اند. و تنها دیروز «خوان آندراد» برنامه ی سرتاسر منزجرکننده ی این «جبهه ی خلقی» را امضا کرد! پس از برکناری «زامورا»، «آزانیای» دست در دست رئیس جمهور جدید جمهوری، باید نقش ستون ثابت بنایارتیست را به دست بگیرد؛ یعنی او برای این که بهتر بتواند تسلیحات دولت را علیه توده های انقلابی که به قدرت گیری او یاری رساندند هدف بگیرد، باید سعی کند خود را به بالای دو اردوگاه ترفیع دهد. سازمان های کارگران، با این حال، تمام و کمال در تور «جبهه ی خلقی» به دام افتاده اند. تشنجات توده های انقلابی (بدون یک برنامه، بدون یک رهبری شایسته ی اعتماد) این خطر را دارد که دروازه ها را در برابر دیکتاتوری ضدانقلابی کاملاً باز کند!

این که کارگران در جهتی انقلابی به جلو می روند، با تغییر و تحولات کل سازمان های آن ها، به طور اخص حزب سوسیالیست و جوانان سوسیالیست نشان داده می شود. دو سال پیش ما مسأله ی ورود بلشویک-لنینیست های اسپانیا به درون حزب سوسیالیست را مطرح کردیم. «آندره نین» و «آندراد» این طرح پیشنهادی را با تحقیرهای خاص افراد محافظه کار رد کردند. آن ها به هر قیمتی خواهان «استقلال» بودند، چون چنین چیزی دست آنان را باز می گذاشت و هیچ گونه تعهد و الزامی برایشان به بار نمی آورد. با این حال پیوستگی به حزب سوسیالیست در اسپانیا می توانست، در شرایط معین، بی اندازه نتایج بهتری نسبت به مثلاً مورد فرانسه داشته باشد (البته به این شرط که در اسپانیا از اشتباهات وحشتناک رفقای رهبری کننده ی فرانسوی جلوگیری شده بود). با این حال در این میان «آندراد» و «نین» با «مورین» که سردرگمی ایجاد می کند، متحد شدند تا مشترکاً در پشت «جبهه ی خلقی»

یورتمه بروند^۱. کارگران سوسیالیست هرچند در تلاش برای شفافیت انقلابی خود، قربانی فریبکاران استالینیست شدند. ترکیب دو سازمان جوان [سوسیالیست و کمونیست] دال بر آن است که بهترین انرژی های انقلابی از سوی کهنه کارهای کمینترن مورد سوء استفاده قرار می گیرد و پراکنده خواهد شد. و انقلابیون «بزرگ»، «آندره نین» و «آندراد»، از معرکه بیرون می مانند تا همراه با مورین به تبلیغاتی کاملاً درمانده برای انقلاب «سوسیالیستی دموکراتیک»، یعنی برای یک خیانت سوسیال دموکراتیک، دست بزنند^۲.

هیچ کسی نمی داند که دوره ی پیش رو در اسپانیا چه شکلی به خود خواهد گفت. در هر حال، طغیانی که باند «جبهه ی خلقی» را به قدرت رسانده، قدرتمندتر از آن است که طی دوره ی زمانی کوتاهی فروکش کند و میدان نبرد را به ارتجاع واگذار کند. عناصر حقیقتاً انقلابی هنوز یک دوره ی معین وقت

^۱ - «چرخش» از سوی «لا باتالا» به سوی «جبهه ی خلقی»، حس اعتماد و اطمینان ایجاد نمی کند. کسی نمی تواند روز دوشنبه بگوید که «اتحادیه ی ملل» راهزن است؛ روز سه شنبه رای دهندگان به رای به برنامه ی «اتحادیه ی ملل» تشویق کند؛ روز چهارشنبه توضیح بدهد که دیروز این تنها مسأله ی دخالتگری انتخاباتی بود و امروز باید برنامه ی خود از سر گرفت. کارگر جدی باید سوال کند: قرار است آن ها روز پنج شنبه و جمعه چه بگویند؟ به نظر می رسد مورین تجسم انقلابی گری خرده بورژوازی باشد: سطحی، عجول، متزلزل. هیچ چیزی نمی خواند، کم می فهمد و دور تار دور خود سردرگمی می پراکند. ل. ت.

^۲ - مارکس در سال ۱۸۷۶، در باب نادرستی اصطلاح «سوسیال دموکرات» نوشت: سوسیالیسم نمی تواند تابع دموکراسی شود. سوسیالیسم (یا کمونیزم) برای ما کافی است. «دموکراسی» ارتباطی با آن ندارد. انقلاب اکتبر پیروز مندانه نشان داده است که انقلاب سوسیالیستی نمی تواند در چارچوب دموکراسی انجام شود. انقلاب «دموکراتیک» و انقلاب سوسیالیستی در دو سنگر مقابل هم هستند. انترناسیونال سوم به لحاظ تئوریک این تجربه را اثبات کرده است. انقلاب «دموکراتیک» در اسپانیا نقداً انجام شده است. «جبهه ی خلقی» در حال تجدید آن است. تجلی انقلاب «دموکراتیک» در اسپانیا در شخص «آرانی» است، چه با کابالرو و چه بدون او. انقلاب سوسیالیستی هنوز باید در مبارزه ای سازش ناپذیر علیه انقلاب «دموکراتیک» و جبهه ی خلقی آن انجام شود. این «سنن» یعنی «انقلاب سوسیالیستی دموکراتیک» به چه معناست؟ هیچ چیز. تنها یک آش شله قلمکار است. ل. ت.

دارند- که مطمئناً چندان طولانی نیست- تا طی آن خود را ارزیابی کنند، نیروهای خود را جمع کنند، برای آینده آماده شوند. این بیش از هر چیز به حامیان اسپانیایی انترناسیونال چهارم اشاره دارد. وظایف آن ها مانند روز روشن است:

۱. محکومیت و تقبیح بی رحمانه ی سیاست کل رهبران شرکت کننده در «جبهه ی خلقی» رو به توده ها.
۲. درک کامل فلاکت و درماندگی رهبری «حزب کارگران وحدت مارکسیستی» و به خصوص «کمونیست های چپ» سابق- آندره نین، آندراد، و غیره- تصویر کردن آن ها به روشنی در پیش چشم کلیه ی کارگران پیشرو.
- ۳- یکپارچگی حول پرچم انترناسیونال چهارم بر مبنای «نامه ی سرکشاده».
۴. پیوستن به «حزب سوسیالیست» و «جوانان متحد» به منظور فعالیت در آن ها به عنوان یک جناح که در روح بلشویزم است.
۵. ایجاد فراکسیون و دیگر هسته ها در اتحادیه های کارگری و دیگر سازمان های توده ای.
۶. معطوف کردن توجه اصلی آن ها به جنبش های توده های خودانگیخته و شبه خودانگیخته، مطالعه کردن خصوصیات عمومی آن ها، یعنی درجه ی حرارت توده ها و نه درجه ی حرارت باندهای پارلمانی.
۷. حضور در هر مبارزه برای صراحت بخشیدن به آن.
۸. تأکید همیشگی بر این که توده های مبارز باید کمیته های عمل خود (خونتا، شورا) را تشکل دهند، و به طور مداوم گسترش دهند؛ کمیته هایی که برای مقصود معین انتخاب شده اند.

۹. مطرح کردن برنامه ی تسخیر قدرت، دیکتاتوری پرولتاریا، و انقلاب اجتماعی در برابر کلیه ی برنامه های دوگانه (به سبک «کابالرو» یا به سبک «مورین»).
این مسیر واقعی به سوی انقلاب پرولتری است. مسیر دیگری وجود ندارد.

لئون تروتسکی

ترجمه: آرام نوبخت

منبع: آرشیو مارکسیست ها در اینترنت

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴